

ملازماً عقل با شرع

محمد علی اختری *



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پڙو، شڪاهه علوم انساني و مطالعات فرېنجي
پرئال جامع علوم انساني

موضوع بحث ما ملازمه عقل با شرع است. این بحث به این صورت از اقوال اصولیین متأخر است. در صدر اسلام نیازی به این بحث نبوده است ولی کم کم و پس از گذشتن عصر تشریح و غیبت آخرین امام (عج) به علت روایات به ظاهر متضاد از ائمه و پیامبر (ص) و درکهای گوناگون از آیات قرآن این بحث پیدا شد. به طور مثال از حضرت سجاد (ع) نقل است که دین خدا با عقل ناقص دریافت نمی‌شود و یا از حضرت صادق (ع) روایت است که احکام هنگامی که مورد قیاس واقع شوند تباه می‌شوند (یعنی در مقام عمل به رأی و استفاده از عقل) و از طرفی باز هم به طور متواتر از ائمه هدی (ع) حدیث است که: خداوند را بر مردم دو حجت است: حجت ظاهری و حجت باطنی.

حجت ظاهری، انبیا و رُسل، و حجت باطنی، عقلهای مردم است، یعنی خداوند احکام و دستورهای خود را گاهی به وسیله نبی ظاهری و زمانی به لسان عقل که نبی باطنی است به مکلفین ابلاغ می‌کند و همان طور که اقوال و افعال و تقریرات نبی ظاهری، حجت است و لازم العمل، همین طور تشخیص عقل نیز حجت است و موجب قطع و یقین.

پس از پیدا شدن این بحث، دو فرقه کلامی شکل گرفتند: معتزله و اشاعره. معتزله، پیروان واصل بن عطاء موصلی و طرفدار عدل و اختیار بودند و توجه کامل به حُسن و قبح ذاتی داشتند و باور داشتند که به یاری عقل می‌شود حسن و قبح ذاتی اشیا را تشخیص داد و چون خداوند عقل عقلا است از او عمل یا دستور خلاف عقل صادر نمی‌شود و بین عقل و شرع در تمامی احوال ملازمه کامل وجود دارد. ولی اشاعره که پیروان ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (۳۲۴ - ۲۶۰ هـ ق) بصری بودند بر خلاف

دسته اول طرفدار جبر و اضطرار بودند و می‌گفتند که استنباط احکام خدا به وسیله عقل، عملی نیست، زیرا عقل خود مخلوق خداوند است و برای خداوند ایجاد تکلیف و اجبار نمی‌کند او جلّت عظمته مجبور نیست طبق عقل ناقص ما حکم صادر کند. اینها طرفداران دو مکتب تفریطی و افراطی بودند.

اهل تسنن و اخباریون از اهل تشیع، هم عقیده گروه اشاعره و معتقدند که عقل در استخراج احکام الهی حجیت ندارد و معتزله هم که درست در نقطه مقابل اشاعره هستند و عقل را به طور مطلق دارای اعتبار می‌دانند. و اما نظریه سوم یا نظریه بینابین توسط حضرات ائمه معصومین (ع) خصوصاً حضرت امام جعفر صادق (ع) رئیس مذهب جعفری ارایه شده و فرموده‌اند که: لا جَبْرَ و لا تَفْوِیضَ بل اَمْرٌ بَیْنَ اَلْاَمْرِیْنِ، این نظریه معتقد است احکام عقلی همه جا یک اعتبار ندارد بلکه عقل در مواردی کار ساز است که ما نتوانیم حکمی را از کتاب و سنت و اجماع به دست آوریم، به عبارت دیگر اگر میدان آزاد حقوقی به وجود آید، در این صورت است که عقل ما می‌تواند حکمی را استنباط کند و قطع داشته باشد که مطابق با شرع است و در موارد بخصوص است که عقل مفید ظَنّ یا قطع است و آن موارد جایی است که لَانَصَّ فِیْهِ.

در این مورد هم به دو صورت از ابزار عقل استفاده می‌کنیم: اول، مواردی است که چنان بدیهی است و مورد قبول عام، که عقل بدون کمک گرفتن از شرع حکم می‌کند و آن در موارد حُسن و قبح ذاتی است که آنها را به زبان اصولیین، مستقلات عقلیه گویند. دوم، مواردی که به لحاظ جزئی و فرعی و غیر بدیهی بودن با راهنمایی و کمک شرع عقل حکم می‌کند که آنها را به لسان فقه، استلزامات عقلی نامند. مثال حُسن و قبح ذاتی، مانند: ناروا بودن ظلم و مستحسن بودن عدل و مثال دوم، مانند واجب بودن مقدمه واجب.

و اصولاً در استنباط احکام الهی، به ترتیب اهمیت ابتدا کتاب خدا است و اگر حکمی در کتاب خدا پیدا نشد به سنت مراجعه می‌شود و خلاء حکمی با استفاده از اقوال و اعمال و تقریرات معصومین پُر می‌شود و اگر در سنت هم حکم مسأله به دست نیامد، اجماع

فقهای عصر ملاک است و چنانچه در اجماع هم جواب مسأله حاصل نشد، آن وقت به اصول عقلیه یا عملیه مراجعه می‌شود.

برای بیان روشنتر موضوع گوییم: عقل درآک کلیات است و فهم جزئیات در قلمرو حکومت عقل نیست، مثلاً عقل درک می‌کند که عدل چیز خوبی است ولی در مصادیق خارجی آن ممکن است دچار اشتباه شود. مانند اینکه برای زوجه‌ای که زوجش غایب مفقود الاثر است و بخواهد مطلقه شود در شرع عدّه قائل شده‌اند و اگر عدّه را از لحاظ عقلی بررسی کنیم گوییم عدّه برای جلوگیری از اختلاط نسل است، البته در مورد زوجه‌ای که قبلاً عرض شد، بیم اختلاط نسل وجود ندارد ولی شرع حکم به عدّه نموده است، در حالی که عقل آن را ضروری نمی‌داند. به هر حال گفته شده که مقصود از عقل در شرع دو قسم است: عقل نظری و عقل عملی. عقل نظری وسیله ادراک چیزهایی است که دانستنی است، یعنی واقعیت دارند و می‌شود آنها را دانست، ولی عقل عملی ادراک چیزهای انجام دادنی است مانند اینکه اگر فلان عمل را انجام دهیم شایسته است و یا عمل دیگری انجامش ناشایست. و آنچه به عنوان منبعی از حقوق اسلام دانسته شده و ملازم آن با شرع مورد گفت و گو است، عقل نظری است. و آنجا که گفته شده شرع را با عقل نمی‌توان دریافت، منظور، عقل عملی است، به طور مثال خود شریعت یا وجود باری تعالی و توحید و نبوت و سایر اصول اعتقادی دین با عقل نظری ثابت می‌شود و منظور از نبی باطنی همین عقل نظری است، ولی عقل عملی در مقام سنجش سود و زیان اعمال مباح و انتخاب یکی از آنها است و از جهتی توسل به عقل نظری یا استناد به اصول عقلیه به عنوان منبعی از احکام اسلام و استخراج فروع از منابع دو گانه «کتاب» و «سنت» در صورتی جایز است که مکلف نسبت به چگونگی حکمی که از طرف شارع مقدس بر وی متوجه شده، شاک و مردد باشد و الا اگر نسبت به حکمی قطع یا حتی ظن داشته باشد، مسلم است که باید به قطع یا ظن خود عمل نماید، زیرا قطع به ضرورت عقل واجب الاتباع است و مکلف به مجرد اینکه به وجوب یا حرمت شیئی قطع حاصل نمود، باز هم به حکم عقل ملزم می‌گردد که به مفاد قطع عمل نماید. ولی ظن کدام است؟ ظن در

جایی است که بین دو احتمال یکی را قویتر بدانیم. در این حالت ظن بنفسه حجت نیست مگر اینکه عقل یا شرع اعتبار آن ظن را تأیید نمایند. اگر ظن ما را شرع تأیید کند، ظن خاص است و اگر تقویت و ترجیح ظن از طرق دیگر است آن را ظن مطلق گویند. ظن خاص مانند قطع حجت است. ولی ظن مطلق در صورتی که امام مفترض الطاعة غایب باشد و باب علم مسدود، و یأس از ادراک واقع، در این صورت ظن مطلق جانشین قطع می شود و به حکم عقل حجت می شود. زیرا ترک واجب و ارتکاب حرام به طور قطع منتهی به مفسده دنیوی و عقوبت اخروی می شود لذا چنانچه مکلف، به ثبوت حکم وجوب یا تحریم ظن حاصل نماید و قادر بر کشف واقع هم نباشد، عقلاً ملزم می شود به ظن خود عمل نماید، برای اینکه دفع ضرر و جلب منفعت مظنون به حکم عقل ضروری است.

خلاصه بحث ما چنین شد که:

- ۱- ظن خاص بر حسب حکم شرع حجیت دارد و ظن مطلق موجب ضرورت عقل در موارد انسداد باب علم و غیب امام (ع) حجیت دارد.
- ۲- ظن خاص و ظن مطلق در موارد استلزامات عقلی مورد گفت و گو قرار گرفته و در موارد بدیهی اگر عقل بدون توسل به شرع حکم صادر کند و آن در موارد مستقلات عقلیه مورد بحث واقع شده است.
- ۳- در مواردی که نص کتاب و روایت نباشد و به اصطلاح میدان آزاد حقوقی باشد از استلزامات عقلی و مستقلات عقلی استفاده می کنیم.
- ۴- عقل را می توانیم به رایانه تشبیه کنیم، به این شرح که اگر اطلاعات صحیح به آن بدهیم رایانه هم به طور صحیح نتیجه گیری کرده و جواب صحیح خواهد داد ولی اگر اطلاعات داده شده به آن صحیح نباشد، جواب هم صحیح نخواهد بود. بدین لحاظ اگر اطلاعاتی که عقل ما کسب کرده، صحیح باشد نتیجه گیری (استنباط) هم صحیح و مطابق شرع خواهد بود و اینجا است که می گوییم کل ما حکم به العقل حکم به الشرع؛ ولی اگر اطلاعات ما ناقص باشد یعنی کبری و صغرای منطوق ما صحیح نباشد، استنتاج

عقلی ما مطابق با شرع نخواهد بود و از این رو است که گفته شده با عقل ناقص نمی‌شود احکام شرع را استنباط نمود.

۵- در مسأله متنازع فیه نیز که بعضی از استادان مطرح فرموده‌اند: در خصوص تعارض دو دلیل به حکم عقل هر دو ساقط می‌شوند، ولی علمای اصولی با توجه به احادیث و روایات قائل به تخییر هستند و اینجا ملازمه بین عقل و شرع وجود ندارد؛ باید عرض کنم اگر عقل ما به مصالح شرعیه آگاه می‌بود آن هم حکم به تخییر می‌نمود ولی چون در بسیاری موارد کبرا و صغرای منطوق ما ناقص است یا به عبارت دیگر اطلاعات داده شده به دستگاه رایانه عقل ناقص است، لذا به ظاهر حکم عقل با شرع مغایر است ولی اگر اطلاعات صحیح به عقل برسانیم همان نتیجه را می‌گیریم که روایات شرعی آن نتیجه را می‌پذیرند. و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل مصداق پیدا می‌کند.





پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی